

إضاعة روشنگری

﴿فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيُّهَا
الْعَبْرِيُّ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ﴾ (يوسف: ٧٠).
«(چون بارهایشان را مهیا کرد، جام را در بار برادرش نهاد. آنگاه منادی ندا
داد: ای کاروانیان، شما دزدانید)».

في هذه الآية اتهم يوسف أخوته بالسرقة وعلى رؤوس الأشهاد ﴿أَذَّنَ
مُؤَذِّنٌ﴾، ويمكن القول إنه أراد أنهم سرقوه هو من أبيه، إلا أنه يجب
الالتفات إلى أنهم أخذوا يوسف من أبيه بإذنه ﴿أَرْسَلَهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعِ
وَيَلْعَبُ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ (يوسف: ١٢)، فإنه وإن كان يوسف أراد بتأمر
أخوته لإبعاده عن أبيه بأنه سرقة، ولكنه أراد مع هذا سرقة أعظم وأخطر
من هذه.

در این آیه یوسف در برابر همگان، برادرانش را به دزدی متهم می‌نماید
«(منادی ندا داد)» و می‌توان گفت منظورش این است که آنها او را از پدرش
دزدیده‌اند؛ ولی باید توجه داشت که آنان یوسف را با اجازه‌ی پدرش از او
گرفتند: «(او را فردا با ما بفرست تا گردش و بازی کند، و ما به خوبی نگهبان
او خواهیم بود)». هرچند یوسف همدستی برادرانش برای دور کردن او از
پدرش را دزدی می‌داند؛ ولی او از این سخن، سرقتی بزرگتر و خطرتر از این
را مد نظر دارد.

ثم إن يوسف ع حدد المسروق ﴿قَالُوا وَأَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقَدُونَ *
قَالُوا نَفَقْدُ صُوعَ الْمَلِكِ وَلِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ﴾ (يوسف: ٧١)
-٧٢)، فالمسروق إذن محدد (صواع الملك)، والمتهم: (إخوة يوسف ع)،
والسؤال هنا: كيف يتهم يوسف ع إخوته بسرقة صواع الملك، وهو يعلم
أنهم لم يسرقوه، بل هو من وضعه في رحل أخيه بنيامين؟ ويوسف لا

يقف عند هذا الحد، بل يؤكد بأنه هو من يتكفل أمر اتهامهم بالسرقة ﴿وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ﴾، ثم يدافع إخوة يوسف عن أنفسهم أنهم لم يأتوا أرض مصر للسرقة، ولم يكونوا سارقين فيما مضى أو معروفين بهذا الخلق السيء ﴿قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ﴾ (يوسف: ٧٣).

سپس يوسف ع مورد دزدیده شده را مشخص می‌نماید: «(در حالی که کاروانیان بازمی‌گشتند، گفتند: چه گم کرده‌اید؟ * گفتند جام پادشاه را و هر که بیاوردش او را بار شتری است و من ضامن آن هستم)». بنابراین شیء دزدیده شده، مشخص شد (جام پادشاه) و متهم، برادران یوسف ع. پرسشی مطرح می‌شود: چطور یوسف ع برادرانش را به دزدی جام پادشاه متهم می‌کند در حالی که او می‌دانست آنها، آن را ندزدیده بودند؛ بلکه این خود او بود که آن را در بار برادرش بنیامین- قرار داده بود؟! یوسف به این نیز اکتفا نکرد؛ بلکه تأکید می‌کند که خودش کسی است که موضوع متهم شدن آنها به دزدی را عهده‌دار می‌باشد: «(و من ضامن آن هستم)». در ادامه، برادران یوسف از خودشان دفاع می‌کنند که به نیت دزدی به سرزمین مصر نیامدند و در گذشته نیز دزد نبوده یا به این اخلاق بد شهره نبوده‌اند. «(گفتند: خدا را! شما خود می‌دانید که ما برای فساد کردن در این سرزمین نیامده‌ایم و دزد نبوده‌ایم)».

ويعود يوسف ع إلى التعريض بهم ويتهمهم هذه المرة بالكذب، فإن لم تكونوا جئتم هذه المرة للسرقة، فأنتم فيما مضى (كنتم سارقين)، فماذا أراد يوسف ع بـ (صواع الملك لا السقاية)؟! ومن هو الملك صاحب الصواع؟

یوسف ع به آنها کنایه می‌زند و آنها را به دروغ‌گویی متهم می‌کند، که اگرچه شما این مرتبه برای دزدی نیامده‌اید، ولی در گذشته دزد بوده‌اید. پس منظور یوسف ع از «جام پادشاه»، و نه «جام آب خوری» چیست؟! و پادشاه صاحب این جام، چه کسی می‌باشد؟

الحقيقة أنّ يوسف ع لم يتهمهم، بل هو متيقن أنهم سارقون، وبالتحديد كما قال هو ع: صواع الملك، بل وكما بين في قوله: ﴿كُنْتُمْ كَاذِبِينَ﴾ (يوسف: من الآية ٧٤). رداً على قولهم: ﴿وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ﴾ (يوسف: من الآية

۷۳)، و الآن نعود إلى ما تقدم من مسيرة يوسف ع لنعرف ماذا أراد يوسف ع بالصواع، ومن هو الملك صاحب الصواع، وكيف أن يوسف هو المخوّل بالصواع والكيل به للناس دون غيره ﴿وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ﴾، أو لو كان السؤال هكذا: ماذا سرق إخوة يوسف ع فيما مضى من مسيرته؟

حقیقت این است که یوسف ع آنان را متهم نکرد؛ بلکه یقین داشت که آنان دزد هستند، مخصوصاً که ایشان ع از اصطلاح «جام پادشاه» استفاده می‌کند و همان طور که بیان گردید، در این سخن او ع: «(شما دروغ گو هستید)» پاسخی به این سخن آنان «(و ما دزد نبوده‌ایم)» وجود دارد. حال بازمی‌گردیم به آنچه پیش‌تر از مسیر یوسف ع ارایه شد، تا بدانیم منظور یوسف ع از جام چیست و پادشاه صاحب جام کیست و چگونه یوسف و نه هیچ کس دیگری غیر از ایشان، مأمور جام و اندازه‌گیری با آن می‌باشد: «(و من ضامن آن هستم)»؛ یا پرسش می‌تواند به این صورت مطرح شود که: برادران یوسف ع در گذشته‌ی مسیر او، چه چیزی را به سرقت برده بودند؟

ربما لا يصعب الآن معرفة أن الصواع هو الولاية، أو قل خلافة الله في أرضه التي هي مقام أو منصب يوسف ع كونه وصي يعقوب ع، فقد سرقوا مقام يوسف ع ومنعوه أن يكيل للناس الهداية إلى الحق ومعرفة الحقيقة، أما صاحب الكيل الذي استخلف يوسف ع فهو الله سبحانه (الملك).

شاید دیگر اکنون دشوار نباشد که بدانیم منظور از جام، همان ولایت می‌باشد؛ یا به عبارت دیگر، خلافت و جانشینی خداوند در زمینش که همان مقام یا منصب یوسف ع می‌باشد؛ یعنی وصی یعقوب ع بودن او ع. آنها مقام و جایگاه یوسف ع را دزدیدند و او را از پیمان‌ه کردن برای مردم در جهت هدایت به حق و شناخت حقیقت، بازداشتند. اما صاحب پیمان‌ه که یوسف ع را خلافت و جانشینی عطا فرمود، خداوند سبحان (مَلِك = پادشاه) می‌باشد.

إذن، فاتهم يوسف ع لإخوته كان في مكانه، فهم سارقون وبالتحديد صواع الملك سبحانه وتعالى، وبالتحديد من يوسف ع المستخلف عليه.

بنابراین اتهام زدن یوسف ع به برادرانش، کاملاً به‌جا و درست بود؛ آنها دزد بودند و به‌طور مشخص جام‌مَلِك سبحان و متعال را و به‌طور خاص از یوسف ع که جانشینی به او عطا شده بود، دزدیده بودند.

و کلام الأنبياء (عليهم السلام) والملائكة (عليهم السلام) وهم ينظرون إلى ملكوت السماوات فهم يريدون بكلامهم ما في ملكوت السماوات، فكلامهم عن الحقائق وما هو معتبر عند الله سبحانه وتعالى، فالناس ينظرون إلى الدنيا والأنبياء ينظرون إلى الآخرة، لأنها محط نظر الله، فكلامهم في هذه الدنيا في كثير من الأحيان يريدون به الآخرة وما يتعلق بها، لأنها محط نظر الله **(وإن الله لم ينظر إلى عالم الأجسام منذ خلقه)** (تفسير سورة الفاتحة - الملاصدرا).

کلام انبیا(عليهم السلام) و ملائکه(عليهم السلام) به گونه‌ای است که آنها به ملکوت آسمان‌ها نظر می‌کنند، پس آنها با کلام خود، هر آنچه در ملکوت است را قصد می‌کنند. سخنان آنان درباره‌ی حقایق و آنچه برای خداوند سبحان و متعال معتبر است، می‌باشد. مردم به دنیا نگاه می‌کنند و پیامبران به آخرت؛ چرا که آخرت، مورد نظر خداوند می‌باشد. بنابراین منظور از سخنان آنها در این دنیا در بسیاری موارد، آخرت و آنچه به آن تعلق دارد، می‌باشد؛ چرا که مورد نظر خداوند می‌باشد: «**خداوند از هنگامی که عالم اجسام را خلق نمود، به آن نگاه نکرد.**»

وإذا انتقلنا إلى حادثة أخرى ربما تتوضح الصورة أكثر في مسيرة

يوسف ع.

اگر به رخداد دیگری منتقل شویم، چه بسا وجه دیگری در مسیر یوسف ع روشن گردد:

قال تعالى في قص حادثة امتحان داود ع: ﴿وَهَلْ أَتَاكَ نَبَأُ الْخَصْمِ إِذْ

تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ * إِذْ دَخَلُوا عَلَى دَاوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ
بَغَى بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ
الصِّرَاطِ * إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً وَلِيَ نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ
أَكْفَلْنِيهَا وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ * قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعْجَتِكَ إِلَى نِعَاجِهِ
وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا

الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَا هُمْ وَظَنَّ دَاوُدُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا
وَأَنَابَ * فَغَفَرْنَا لَهُ ذَلِكَ وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَآبٍ * يَا دَاوُدُ إِنَّا
جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ
عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا
يَوْمَ الْحِسَابِ ﴿ص: ۲۱-۲۶﴾.

خداوند متعال در داستان امتحان داوود ع می‌فرماید: «(آیا خبر آن دادخواهان به تو رسیده است، آنگاه که از دیوار محراب عبور کردند؟ * بر داوود داخل شدند. داوود از آنها ترسید. گفتند: مترس، ما دو مدعی هستیم که یکی بر دیگری ستم کرده است. میان ما به حق داوری کن و پای از عدالت بیرون مانه و ما را به راه راست هدایت کن * این برادر من است. او را نود و نه میش است و مرا یک میش. می‌گویند: آن را هم به من واگذار و در دعوی بر من غلبه یافته است * داوود گفت: او که میش تو را از تو می‌خواهد تا به میش‌های خویش بیفزاید، بر تو ستم روا داشته است و بسیاری از شریکان بر یکدیگر ستم می‌کنند؛ مگر کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند و اینان نیز اندک هستند. داوود فهمید که او را آزموده‌ایم؛ پس از پروردگارش آمرزش خواست و به رکوع درافتاد و توبه کرد * ما این خطایش را بخشیدیم. او را به درگاه ما تقرب است و بازگشتی نیکو * ای داوود، ما تو را خلیفه‌ای روی زمین گردانیدیم. در میان مردم به حق داوری کن و از پی هوای نفس مرو که تو را از راه خدا منحرف سازد. آنان که از راه خدا منحرف شوند، به آن سبب که روز حساب را از یاد برده‌اند، به عذابی شدید گرفتار می‌شوند)».

وهنا يجب الالتفات إلى أن التسوّر أي عبور الجدار لا يصح على من يقف في المحراب، لأنه ليس سوراً بل داخل بيت العبادة.

در اینجا باید به این توجه داشته باشیم که «تَسَوَّرَ» به معنی «عبور از دیوار» برای کسی که جلوی محراب ایستاده است، صحیح نمی‌باشد؛ چرا که اصلاً دیواری وجود ندارد، بلکه منظور، داخل شدن به عبادتگاه می‌باشد.

ثم إنَّ مكان داود ع كان عليه حراسة شديدة، فلا يمكن اجتيازها؛ لأنه من ضمن الحرس ملائكة الله. ولذا فداود ع فرع منهم وهم طمئنه
﴿قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ بَغَىٰ بَعْضُنَا عَلَىٰ بَعْضٍ فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَىٰ سَوَاءِ الصِّرَاطِ﴾ (ص: ۲۲). وكون المحراب (مكان الصلاة) هو مكان ظهور الخصمين، يدل على أنهما أتيا من جهة الله

سبحانه وتعالى، أي من الغيب فهما ملكان وليسا إنسانين. فتسورهما من الآخرة إلى الدنيا من جهة العبادة (المحراب).

در ضمن نگهبانی و حراست شدیدی از محل داوود ع انجام می‌شد و عبور از آن ممکن نبود؛ چرا که ملائکه‌ی خداوند نیز از نگهبانان بودند. به همین دلیل داوود ع از آنان ترسید و آنان به او ع اطمینان دادند: «(گفتند: مترس، ما دو مدعی هستیم که یکی بر دیگری ستم کرده است. میان ما به حق داوری کن و پای از عدالت بیرون منه و ما را به راه راست هدایت کن)». اینکه محراب (محل نماز) محل ظهور دو مدعی بود، بر این دلالت می‌کند که آنها از سوی خداوند سبحان و متعال آمده بودند؛ یعنی از غیب، و دو فرشته بودند و انسان نبودند. عبور کردن آنها نیز آمدن از آخرت به دنیا به جهت عبادت (محراب) بود.

فالسؤال: كيف يدعي ملك أنه يملك نعاجاً، ومال الملائكة ومال النعاج؟ ولماذا اختصما وما هي خصومتهما؟

پرسش: چطور فرشته‌ای ادعا می‌کند گوسفندانی دارد؟ ملائکه کجا و گوسفندان کجا؟ چرا این دو مدعی با یکدیگر دشمنی کردند و خصومت آنها چه بود؟

إذن، القضية ليست قضية نعاج، كما يتوهم من يسمع قصة الملكين مع داود ع، فالملائكة معصومون ولا يمكن أن يكون كلامهم فيه كذب، كما أنهم من عالم الملكوت فلا يمكن أن يكونوا رعاة أغنام ويختصمون في نعجة.

بنابراین ماجرا آن گونه که کسی که داستان دو فرشته با داوود ع را می‌شنود، متوهم می‌گردد، مربوط به گوسفندان نمی‌شود. ملائکه معصوم هستند و در کلام آنها، دروغ جایگاهی ندارد و از آنجا که آنها از عالم ملکوت می‌باشند، ممکن نیست چوپان‌های گوسفندانی باشند و در خصوص گوسفندی، نزاع کنند!

والحقيقة، أن الملكين جاءا لامتحان داود ع، كما أمرهم الله سبحانه وتعالى وأحدهما خُلِقَ من تسعة وتسعين اسماً من أسماء الله سبحانه وتعالى، (إن لله تسعة وتسعين اسماً من أحصاها دخل الجنة) (١٧)،

فالملائكة خلقوا من أسماء الله، كما قدمت فيما مضى من المتشابهات (٢٢)، وكل اسم جناح ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولِي أَجْنِحَةٍ مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ (فاطر: ١)، والثاني خلق من اسم واحد من أسماء الله غير

التسعة والتسعين، وتحت كل من هذين الملكين ملائكة، فهما قادة لملائكة دونهم، فصاحب التسعة والتسعين اسماً يقود تسعة وتسعين نوعاً من الملائكة، لأنه يعرف أسماءهم، ولا أقصد بالاسم هنا اللفظ أو المعنى، بل حقيقة الاسم الممكنة للمخلوق. وهذا الملك طلب من الملك الآخر أن يعلمه ويعرفه حقيقة اسم الملك الذي يقوده هو، وهذا يستلزم معرفة اسم الله الذي خلق منه الملك، وبما انه - أي الملك صاحب التسعة والتسعين اسماً - لم يكن مخلوقاً من هذا الاسم، فهو غير قادر على معرفته، لأن فطرته لم يودع فيها هذا الاسم. إذن، فهو غير قادر على قيادة الملك الذي يقوده الملك الثاني والذي خلق من اسم يجهله الملك الأول.

حقيقت این است که دو فرشته برای امتحان داوود ع آمده بودند؛ همان طور که خداوند سبحان و متعال به آنان دستور داده بود. یکی از آنان از نود و نه نام از نامهای خداوند سبحان و متعال آفریده شده بود. «**خداوند نود و نه نام دارد که هر کس آنها را شماره کند، وارد بهشت می شود**» (١). فرشتگان از نامهای خداوند آفریده شده اند. همان طور که در مطالب پیشین و در کتاب متشابهات گفته شد (٢)، هر اسم، یک بال می باشد. «(ستایش تنها از آن خداوند است، آفرینندهی آسمانها و زمین، آن که فرشتگان را فرستادگانی قرار داد؛ فرشتگانی که بالهایی دارند، دو دو، سه سه و چهار چهار. در آفرینش هر چه بخواهد می افزاید، زیرا خدا بر هر کاری توانا است)» فرشتهی دوم نیز از یک نام از اسمهای خداوند به غیر از آن نود و نه اسم آفریده شده بود. زیر دست هر کدام از این فرشتگان، فرشتگانی هستند و آنها رهبران فرشتگان زیردستان می باشند. دارندهی نود و نه اسم، نود و نه نوع از فرشتگان را رهبری می کرد؛ چرا که اسمهای آنان را می دانست. منظورم از اسم یا نام در اینجا، لفظ یا معنا نیست؛ بلکه حقیقت اسم است که برای مخلوق امکان پذیر می باشد. این فرشته از فرشتهی دیگر درخواست کرد که حقیقت اسم فرشتهای که او را رهبری می کند، به او بیاموزد و بشناساند. این مطلب مستلزم شناختن اسمی از خداوند است که فرشته از آن آفریده شده است. از آنجا که این فرشته

یعنی فرشته‌ای که نود و نه اسم را دارا می‌باشد. از این یک نام آفریده نشده است، توانایی شناختن آن را ندارد؛ چرا که در فطرت او این نام به ودیعه گزارده نشده است. بنابراین او توانایی رهبری کردن فرشته‌ای را که فرشته‌ی دوم راهبرش می‌باشد و از اسمی آفریده شده است که فرشته‌ی اول آن را نمی‌داند، ندارد.

وقد طلب الملك الأول من الملك الثاني تعريفه الاسم بأمر الله ﴿لا

يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾ (الأنبياء: ۲۷).

فرشته‌ی اول از فرشته‌ی دوم، شناسانیدن آن اسم را به دستور خداوند، درخواست نمود «(که در سخن بر او پیشی نمی‌گیرند و به فرمان او عمل می‌کنند)».

وعبر الملك عن الملائكة التسعة والتسعين وعن الملك الذي يقوده بالنعاج؛ لأن الأغنام هي أكثر الحيوانات المرعية سلاسة في القيادة وطاعة لراعيتها وقائدها، كما أن الملائكة سلسو القيادة ولا يعصون قائدهم، وهذا هو أسلوب إيصال العلم من الملكوت إلى هذا العالم الجسماني، وهو عملية التمثل بما هو موجود في هذا العالم، ليسهل فهم المعلومة والخبر الملكوتي، كما هو حال الرؤيا التي يريها الملائكة (عليهم السلام) لإنسان، فهم يستخدمون هذه الأمور النعاج للتعبير عن الرعية والأتباع، والشمس والقمر للتعبير عن الهادي، والشاي للتعبير عن الهم، وهكذا يستخدمون رموزاً من هذا العالم الجسماني لبيان المعاني، فالنعاج ترمز إلى ملائكة يقودهم هذان الملكان.

آن فرشته از فرشته‌های نود و نه‌گانه و از فرشته‌ای که آنها را رهبری می‌کند، به گوسفندان تعبیر کرده است؛ چرا که گوسفندان در بین حیوانات چرنده بیشترین حرف‌شنوی را از رهبری و اطاعت از چوپان و راهبرش دارد؛ همان طور که فرشتگان مطیع رهبرشان هستند و از او سرپیچی نمی‌کنند. این، شیوه‌ی رسانیدن علم از ملکوت به این عالم جسمانی می‌باشد. این عمل، تمثیل آوردن براساس آنچه در این عالم جسمانی وجود دارد، می‌باشد، تا فهمیدن علم و خبر ملکوتی، آسان گردد، درست مانند وضعیت رؤیا که ملائکه (علیهم السلام) به انسان نشان می‌دهند. آنها از این موارد استفاده می‌کنند: گوسفند برای تعبیر پیرو و تابع، خورشید و ماه برای هدایت‌گر، چای برای تعبیر غم و اندوه؛ و به

همین ترتیب از این عالم جسمانی به صورت رمزگونه استفاده می‌کنند تا معانی را بیان کنند. بنابراین گوسفندان به رمز اشاره به فرشتگانی دارد که این دو فرشته راهبریشان می‌کنند.

هذا بالنسبة لكلام الأنبياء والملائكة، أما القرآن فهو كلام الله سبحانه

وتعالى والله ليس كمثله شيء، فكلامه سبحانه ليس ككلام البشر ولا تجري عليه قواعد كلام البشر، بل كلامه سبحانه ليس كمثله كلام كما أنه ليس كمثله شيء.

این در خصوص کلام پیامبران و فرشتگان است؛ اما قرآن، سخن خداوند سبحان و متعال است که هیچ چیزی همانند او نیست. کلام خداوند سبحان مانند کلام بشر نمی‌باشد و قواعد سخن بشری بر آن اجرا نمی‌گردد؛ و حتی هیچ سخنی مانند سخن او سبحان و متعال نمی‌باشد، همان طور که هیچ چیزی شبیه او نیست (لیسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ).

(۱)- عن الصادق جعفر بن محمد، عن أبيه محمد بن علي، عن أبيه علي بن الحسين، عن أبيه الحسين بن علي، عن أبيه علي بن أبي طالب ع ، قال: (قال رسول الله ص : إن لله تبارك وتعالى تسعة وتسعين اسماً مائة إلا واحداً، من أحصاها دخل الجنة ..) التوحيد - الشيخ الصدوق: ص ۱۹۴.

(۱)- از امام صادق جعفر بن محمد، از پدرش محمد بن علی، از پدرش علی بن حسین، از پدرش حسین بن علی، از پدرش علی بن ابی طالب ع روایت شده است که فرمود: «رسول خدا ص فرمود: خداوند تبارک و تعالی نود و نه اسم دارد صد تا منهای یکی- کسی که آنها را شماره کند، وارد بهشت می‌شود...». توحید صدوق: ص ۱۹۴.

(٢) - انظر: المتشابهات: الجزء الثاني/ جواب سؤال (٦٤).

(٢) - متشابهات: ج ٢ پاسخ سوال ٦٤.